

بترس پسر جان، بترس دختر جان!

فرشته سلیمانی

کردم و سرم را بردم نزدیک آیینه. - آوو، لای دندون هام از همون پشم‌ها گیر کرده!»

البته آن چه باعث شده نام آر. ال. استاین با فروش سیصد میلیون نسخه‌ای کتابش در رکوردهای گینس ثبت شود، تنها در این توصیف‌ها و دقت به جزئیات داستان خلاصه نمی‌شود. بدون شک بهره‌گیری از موضوع‌های جدید و متنوع به‌جای پرداختن به موضوع‌های تکراری در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

ماجراهای «ترس و لرز» در همه داستان‌های مجموعه برای بچه‌های دوازده ساله‌ای اتفاق می‌افتند که اکثرشان هم چندان ماجراجو نیستند. در این میان، حضور پررنگ شخصیت‌های اول دختر، و ویژگی متمایزی است. با این‌که معمولاً در داستان‌های ترسناک، این پسرهای ماجراجویند که داستان را شکل می‌دهند، شخصیت‌های اول در سه کتاب از پنج کتاب مورد بررسی، دخترند.

البته در نهایت به جز *اردوی نفرین شده* که جو تقریباً دخترانه‌ای دارد، تأثیر دخترها و پسرها (صرف نظر از قهرمان بودن یا نبودنشان) در روند ماجراها به یک اندازه است. اما با توجه به این‌که همه داستان‌ها از زبان اول‌شخص روایت می‌شوند، انتظار می‌رود نویسنده تفاوت در نحوه روایت یک دختر با یک پسر را در داستان در نظر داشته باشد. حال آن‌که این تفاوت‌ها در لحن حرف زدن و عناصر برجسته‌تر در توصیفات راوی مشهود نیستند. مثلاً انتظار می‌رود که یک دختر بیشتر از یک پسر از صحنه‌های چندش‌آور آزرده شود. اما در داستان‌ها می‌بینیم که آلیسون در *نعره گربه* به همان اندازه به ماجراهای چندش‌آور به عنوان خاطرات تلخ و لحظه‌های دشوار اشاره می‌کند که پل در *هیولا*.

این بی‌توجهی تا حدی است که این تصور قوت می‌گیرد که نویسنده ابتدا داستان‌های مجموعه «ترس و لرز» را نوشته و بعد با خود فکر کرده: خُب، حالا که یک مجموعه تقریباً صدجلدی نوشته‌ام، خوب است برای نیمی از شخصیت‌ها اسم دخترانه بگذارم و برای نیم دیگر، اسم پسرانه!

اما در پایان‌بندی داستان‌ها تلاش مؤثر نویسنده برای خلق داستانی متفاوت، بیش از هرچیز به چشم می‌آید. گاهی مخاطب در پایان داستان به این نتیجه می‌رسد که تا همین حالا مشغول دنبال کردن ماجرای یک روح بوده است! معمولاً هم نباید از داستان‌های آر. ال. استاین انتظار پایان خوش داشت. این همان چیزی است که او

نعره گربه / هیولا / پیانو = مرگ / اردوی نفرین شده / پارک وحشت (پنج کتاب از مجموعه کتاب‌های «ترس و لرز»). آر. ال. استاین. ترجمه شهره نورصالحی. تهران: نشر پیدایش، ۱۳۷۹. قیمت هر جلد: ۳۰۰۰۰ ریال.

«آدم خیال می‌کند تو رختخواب جایش امن است. پشت پنجره اتاق خوابت باد زوزه می‌کشد و شیشه‌ها را می‌لرزاند. صدای گوشخراش حیوانی را می‌شنوی ... اهمیتی نمی‌دهی چون رختخوابت گرم و نرم است. پتو را بالاتر می‌کشی و جای سرت را روی بالش درست می‌کنی... تارهای پیچنده سبز و باریکی را که از زیر تخت می‌خزند و بالا می‌آیند نمی‌بینی؛ همان تارهایی که در نور مهتاب - که از پنجره به اتاق می‌تابد - برق می‌زنند... پتو آن قدر کلفت است که حس نمی‌کنی جانور دارد تارهای پیچنده‌اش را دور پتویت می‌پیچد؛ حس نمی‌کنی تا این‌که دیر می‌شود... حالا دیگر نمی‌توانی تکان بخوری!» طرفداران پروپاقرص مجموعه‌های ترسناک «آر. ال. استاین» از همان ابتدا هم می‌دانند که داستان *هیولا* (کتابی که جمله‌های اول آن را خواندید) لزوماً درباره موجودات ترسناک زیر تختخواب نخواهد بود! اصلاً شاید دیگر اثری از این جانور با تارهای پیچنده سبز و براق توی کتاب نباشد؛ این توصیف‌های جزء به جزء و البته ترسناک شاید صرفاً توصیف صحنه‌ای از یک فیلم باشد که قهرمان داستان تماشا می‌کند، شاید هم یک کابوس...

آر. ال. استاین به حواشی داستانش بی‌اعتنا نیست؛ اتفاقاً او خیلی دقیق به این حواشی می‌پردازد و آن قدر توصیف‌های جاندار ارائه می‌کند تا مطمئن شود حس مورد نظرش را در خواننده بیدار کرده است. واقعیت این است که چندین صفحه از کتاب *نعره گربه* تنها به این منظور تدارک دیده شده که حال مخاطب را به هم بزند!

«جیغ کشیدم: اه! نمی‌تونم این کتافت‌ها رو از دهنم دربیارم! و گلویم گرفت و به حال استفراغ افتادم. پدر از جایش پرید و چند بار به پشتم زد. سرفه شدیدی کردم و یک گلوله پشم گربه از گلویم آمد بیرون. دستمال سفره را فرو کردم تو دهنم و دیوانه‌وار روی زبانم کشیدم که پشم‌ها را از دهنم بیرون بیاورم. مادر گفت: نمی‌فهمم این اشغال‌ها چه طوری آمد توی سوپ؟ دوباره حالم به هم خورد. از سر میز بلند شدم و دویدم طرف آیینه نزدیک در ورودی. لب‌هایم را از هم باز



می‌خواهد: پایانی مبهم و گاه بی‌آن‌که معلوم شود چه بر سر قهرمان داستان آمد... شاید برای این‌که پرونده ترسیدن از ماجرای او هیچ‌گاه بسته نشود!

«پدر سرمان داد زد: لیزی! پسرها! اون عقب آروم باشید! با لحن آرام و صدای یواش گفتم: پدر، دیگه کسی نمی‌گه آروم باشید، حالا می‌گن: وا بده!»

«یاد در نعره گریه: «به رایان گفتم: این همون گریه بود! دوباره همون اتفاق افتاد! اول مرده بود... و... دوباره زنده شد! رایان بهم زل زد و گفت: بسه دیگه آلیسون. وا بده.»

و در اردوی نفرین شده: «آرون نگاهی به مگ و برایانا کرد و گفت: چرا اون دو تا این طوری سربه سر تو می‌گذارند؟ جیغ کشیدم: نمی‌دونم! برای این‌که... برای این‌که آشغال‌اند! آرون دوباره گفت: خيله خب. یک کم وا بده...»

آروم باشید، بی‌خیال شو، یا تمومش کن! معلوم نیست که «وا بده» معادل دقیق کدام این‌هاست و قرار است چه مفهومی را منتقل کند! من که تنها توانستم شکل مصدری آن را در لغتنامه دهخدا پیدا کنم، آن هم با معنایی متفاوت و کاربردی تاریخی:

«وآدادن. [د] (مص مرکب) باز دادن. (آنندراج) (ناظم‌الاطباء). پس دادن. دوباره دادن. (ناظم‌الاطباء). رد کردن: آن چه خوردی واده...»

خلاصه این‌که ترسیدن از همه چیز مهم‌تر است؛ حتی گاهی مهم‌تر از طرح کلی داستان! نویسنده سعی می‌کند در آثاری مانند «پارک و وحشت» تکراری بودن موضوع کلی داستان را در نحوه روایت با تمرکز بر افکار شخصیت‌های داستان جبران کند و به این وسیله ترس را هم به شکلی جدید انتقال دهد:

«شیشه‌ها از چهار طرف و بالا و پایین فشارم می‌دادند. یک مرتبه قیافه ماشین‌های تصادفی جلو چشمم آمد. می‌دانید که، همان ماشین‌هایی که لای دستگاه پرس چلانده می‌شوند و به شکل یک مربع تر و تمیز درمی‌آیند. وقتی فهمیدم من هم به زودی مربع می‌شوم، سر تا پایم لرزید... دیوارهای شیشه‌ای داشتند مرا تبدیل به یک مربع گوشتی می‌کردند.»

توجه به لحن صحبت یک نوجوان دوازده ساله و کاربرد اصطلاح‌های خاص این گروه سنی در جریان گفت و گوها مشخصه‌ای است که حتی پس از عبور از صافی ترجمه نیز به خوبی مشهود است. هرچند گاهی ترجمه برخی اصطلاح‌ها، تطبیقی با اصطلاحات کاربردی نوجوانان فارسی زبان پیدا نکرده است. مثلاً به نظر نمی‌رسد که «وا بده» اصطلاحی رایج و نزدیک به زبان مخاطب نوجوان باشد، اما در این پنج جلد کتاب، بارها و بارها به کار رفته و حتی از زبان لیزی